



# روایت زینہ و لک از ادبیات تطبیقی

ترجمای سمید رفیعی خضری

موسسه انتشاراتی آستان قدس  
تهران

چاپ اول: ۱۳۸۵

## فهرست

۷	مقدمه‌ی مترجم
۱۳	بحران ادبیات تطبیقی
۲۷	امروز ادبیات تطبیقی
۴۳	نام و ماهیت ادبیات تطبیقی
۷۱	حمله به ادبیات
۹۱	نابود کردن مطالعات ادبی
۱۰۹	یادداشت‌ها
۱۱۹	واژه‌نامه‌ی فارسی-لاتین
۱۲۵	واژه‌نامه‌ی لاتین-فارسی
۱۲۹	نمایه

## بحران ادبیات تطبیقی (۱)

دنیا (یا به بیان دقیق‌تر دنیای ما) دست‌کم از سال ۱۹۱۴ پیوسته در وضعیت بحران بوده است. دانش‌پژوهی ادبی نیز تقریباً از همان زمان، به طرق بی‌هیاهو و کم‌تر آشکار خود، بر اثر تعارض روش‌ها در همین وضعیت بوده است. کروچه در ایتالیا و دیلتای و دیگران در آلمان، قبلاً هم قطعیت‌های کهنه‌ی قرن نوزدهمی دانش‌پژوهی را، اعتقاد آشکار آن را به گردآوری واقعیت‌ها از هر نوع که باشد، — با این امید که این واقعیت‌ها در بر پا کردن هر م عظیم دانش به کار گرفته خواهند شد — و اعتقاد آن را به تبیین علی‌الگوی علوم طبیعی، سخت زیر سؤال برده بودند. پس نمی‌توان ادعا کرد که سال‌های اخیر مستثنی بوده‌اند یا حتی ادعا کرد که بحران دانش‌پژوهی ادبی در جایی به راه‌حلی یا حتی توافقی موقت رسیده باشد. ما هنوز نیازمند بازنگری اهداف و روش‌های مان هستیم. درگذشت چند تن از استادان از جمله وان تینگم، فارینلی، فوسلر، کورتیوس، آوریخ، کاره، بالدنس‌پرزه و اشیتسر در دهه‌ی گذشته به طرزی نمادین به همین بازنگری اشاره دارد.

جدی‌ترین نشانه‌ی وضعیت ناپایدار مطالعات ما این واقعیت است که هنوز موضوع آن در حکم موضوعی مشخص با روش‌شناسی خاص خود تثبیت نشده است. من معتقدم که بیانات هدفمند بالدنس‌پرزه، وان تینگم، کاره و گی‌یار هم در این امر مهم کارساز نبوده‌اند. آن‌ها روش‌شناسی منسوخ‌ی را بر دوش ادبیات تطبیقی نهاده و دست روی واقعیت‌گرایی و علوم‌گرایی و نسبییت‌گرایی تاریخی قرن نوزدهمی گذاشته‌اند.

امتیاز بزرگ ادبیات تطبیقی دست و پنجه نرم کردن با جدایی بی‌مورد تاریخ‌های ادبی

ملی است: این عمل (که در تأیید آن انبوهی از شواهد به دست داده شده است) در درک سنت یکپارچه‌ی غربی ادبیات، که در شبکه‌ای از ارتباطات متقابل بی‌شمار در هم تنیده شده است، عملی آشکارا درست است. اما من شک دارم که تلاش وان تینگم برای جدایی ادبیات «تطبیقی» از «عمومی» به سرانجام برسد. به نظر وان تینگم (۲) ادبیات «تطبیقی» به مطالعه‌ی روابط متقابل میان ادبیات دو ملت منحصر می‌شود، حال آن‌که ادبیات «عمومی» به جنبش‌ها و شیوه‌هایی می‌پردازد که ادبیات چندین ملت را در بر می‌گیرد. بی‌تردید قابل شدن به چنین تمایزی کاملاً غیرعملی و غیرقابل دفاع است. برای مثال چرا باید تأثیر والتر اسکات را در فرانسه ادبیات «تطبیقی» دانست اما مطالعه‌ی رمان تاریخی در عصر رمانتیسزم را ادبیات «عمومی» به شمار آورد؟ چرا باید میان مطالعه‌ی تأثیر بایرون بر هاینه و مطالعه‌ی بایرون‌گرایی در آلمان تمایز گذاشت؟ تلاش برای محدود کردن «ادبیات تطبیقی» به مطالعه‌ی «دادوستد خارجی» ادبیات ملت‌ها قطعاً سرانجام نامطلوبی دارد. در این صورت، ادبیات تطبیقی، به لحاظ موضوع، مجموعه‌ی نامنسجمی از اجزای نامرتب خواهد بود: شبکه‌ی ارتباطاتی که پیوسته دچار وقفه می‌گردد و از کل‌های معنی‌دار جدا می‌شود. مطالعه‌ی تطبیقی، در این معنی محدود، تنها می‌تواند شامل مطالعه‌ی منابع و تأثیرات و نیز علت‌ها و معلول‌ها شود و حتی از بررسی کلیت تک‌اثری هنری بازمی‌ماند، زیرا هیچ اثری کاملاً تا حد تأثیرپذیری از بیگانه و صرفاً تأثیرگذاری بر بیگانه تقلیل نمی‌یابد. تصور کنید محدودیت‌های مشابهی بر مطالعه‌ی تاریخ موسیقی، هنرهای زیبا یا فلسفه تحمیل شود! آیا می‌توان همایش یا نشریه‌ای ادواری را منحصرأ به پرسش‌هایی نظیر تأثیر بتهوون در فرانسه یا رافائل در آلمان یا حتی کانت در انگلستان اختصاص داد؟ در این رشته‌های به‌هم‌مرتبط، موسیقی‌شناسان، تاریخ هنرنگاران و تاریخ فلسفه‌نگاران وجود دارند که به‌مراتب خردمندانه‌تر رفتار می‌کنند و ادعا نمی‌کنند که رشته‌های خاصی مانند نقاشی تطبیقی، موسیقی تطبیقی یا فلسفه‌ی تطبیقی وجود دارد. تلاش برای برپایی حصارهای ساختگی میان ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی سرانجامی جز شکست نخواهد داشت، زیرا تاریخ ادبی و دانش‌پژوهی ادبی هر دو موضوع واحدی دارند که همانا ادبیات است. گرایش به محدود کردن «ادبیات تطبیقی» به مطالعه‌ی دادوستدهای خارجی میان ادبیات دو ملت، آن را در حصار توجه به جنبه‌های خارجی اثر، نویسندگان درجه‌دوم،

ترجمه‌ها، سفرنامه‌ها و «موارد بینایی» نگه می‌دارد. کوتاه سخن، از «ادبیات تطبیقی» زیررشته‌ای می‌سازد که به بررسی داده‌ها در منابع خارجی و اعتبار نویسندگان می‌پردازد. تلاش برای جدا کردن نه فقط موضوع، بلکه روش‌های ادبیات تطبیقی حتی به گونه‌ای عیان‌تر شکست خورده است. وان تینگم دو معیار مطرح می‌کند که از قرار معلوم ادبیات تطبیقی را از مطالعه‌ی ادبیات‌های ملی متمایز می‌کند. او می‌گوید ادبیات تطبیقی به اسطوره‌ها و افسانه‌هایی می‌پردازد که دورتادور شاعران را گرفته‌اند. ادبیات تطبیقی دل‌مشغول اثرآفرینان کم‌اهمیت است. اما قابل درک نیست که چرا دانش‌پژوه ادبیات ملی نباید همین کار را بکند؛ نقش بایرون یا زَمبو در انگلستان یا فرانسه بدون توجه چندانی به کشورهای دیگر با موفقیت توصیف شده است و برای مثال دانیل مورنه در فرانسه یا یوزف نادلر در آلمان نشان داده‌اند که می‌توان تاریخ ادبیات ملی را با توجه کامل به نویسندگان زودگذر یا فراموش شده هم نوشت.

تلاش‌های اخیرِ کاره و گی‌یار هم قانع‌کننده نیست. آنان ناگهان در صدد وسعت بخشیدن به دامنه‌ی ادبیات تطبیقی برآمده‌اند تا مطالعه‌ی توهمات ملی و عقاید جزمی‌ای را در بر گیرند که ملت‌ها در قبال به یکدیگر دارند. دانستن این‌که فرانسوی‌ها چه تصویری در باره‌ی آلمان یا انگلستان دارند ممکن است بسیار مفید باشد، اما آیا چنین مطالعه‌ای باز هم دانش‌پژوهی ادبی است؟ یا این‌که مطالعه‌ی عقاید عامه است که مثلاً برای مدیر برنامه‌ای در «صدای آمریکا» یا شبیه صدای امریکا در دیگر کشورها مفید است؟ این همان روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ملی است و در مطالعات ادبی چیزی جز احیای تاریخ مواد قدیم نیست. (۳) «انگلستان و انگلیسی‌ها در رمان فرانسوی» را به‌سختی بتوان بهتر از «ایرلندی‌ها در تئاتر انگلستان» یا «ایتالیایی‌ها در نمایش‌نامه‌های دوره‌ی الیزابت» دانست. این نوع گسترش ادبیات تطبیقی به‌طور ضمنی تأییدی بر سترونی موضوع رایج آن است که به قیمت حل شدن دانش‌پژوهی ادبی در روان‌شناسی اجتماعی و تاریخ فرهنگی تمام می‌شود. فراهم شدن امکان همه‌ی این تلاش‌ها به این دلیل است که وان تینگم، پیشکسوتان و دنباله‌روهای او، مطالعه‌ی ادبی را در سایه‌ی واقعیت‌گرایی مبتنی بر اثبات‌گرایی